

علی الصوفیه می‌نویسد: «نباید این سخنانی که ظهور در کفر صریح دارد را به گونه‌ای توجیه کرد، زیرا توجیه این سخنان کفر آلود هیچ وجهی ندارد و پایه های دین را متزلزل می‌کند. یکی دیگر از سران فریب کار صوفی بایزید بسطامی است، بایزید در برخی از سخنان خویش جمله «سبحانی ما أعظم شأنی» را عنوان کرده و نیز گفته است «لیس فی جبتی سوی الله». اکنون فردی که سخن و ادعایش این است و اعتقادش بزرگ ترین کفر و الحاد است، بنگرید که هیچ گونه راهی برای تأویل در سخن او وجود ندارد. بنابراین اگر منظورش از بیان این سخن خلاف ظاهر آن بود، ضرورتی برای مطلق آوردن آن نبوده است، بلکه صریح در این معناست.... ای کاش می‌دانستم این کفر و الحاد و نظیر آن در گفتار و کردار اینان چگونه قابل تأویل است؟ اگر باب تأویل گشوده شود امکان ندارد حکم به ارتداد و یا فسق کسی شود و یا حد و مال و قصاصی برایش قابل اثبات باشد؛ زیرا باب تأویل گسترده است و این عمل موجب تباهی و تخریب پایه های دین می‌شود.»^(۱۲)

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب

عقاید و اندیشه‌های متصوّفه (۲)

شطحیات



www.adyannet.com

شطحیات

همواره اشخاصی از فرق صوفیه وجود داشته اند که نتوانسته اند در طول تاریخ انحرافات فکری و اعتقادی خویش را پنهان کنند، اظهارات و ادعاهای واهی آنان نشان دهنده اعتقادات فاسد قلبی ایشان است که از قلب بر زبانشان جاری شده و آنها را رسوا نموده است.

۱ «شطح» عنوانی است که برای عوام فریبی بر این گونه اظهارات خلاف شریعت نهاده و به خاطر کفرآمیز بودن ظاهر آن ها، اقدام به توجیهشان نموده اند.

شَطْح یا شَطَح

در تعریف لغوی و اصطلاحی شَطْح، اختلافات زیادی وجود دارد. از دیدگاه صوفی، شَطْح بر زبان راندن عبارتی است که به ظاهر گزاف و گران و سنگین باشد، مانند «انا الحق» حَلّاج و «سبحانی ما اعظم شأنی» بایزید بسطامی.

و از دیدگاه فقه، یعنی به زبان راندن عبارات کفرآمیز که منع شرعی دارد.

صاحب تاج العروس که یکی از دانشمندان به نام لغت است، می‌گوید: اکثر ائمه لغت این کلمه را ذکر نکرده‌اند؛ تنها بعضی از صرفیون آن را در باب «اسماء اصوات» ذکر نموده‌اند.^(۱)

او سپس از یکی از استادان خود نقل می‌کند که او گفته است: من در کتب لغت بر این کلمه واقف نگشتم. گویا این کلمه، عامیانه باشد؛ در عین حال در اصطلاح تصوف به کار می‌رود.

تفسیر اصطلاحی شطح

۲ روزبهان بقلی شیرازی پس از بیان معنای لغوی شطح می‌نویسد: «پس در سخن صوفیان، شطح مأخوذ است از حرکات دلشان... از صاحب وجد کلامی صادر شود از تلّهَب احوال و ارتفاع روح در علّو مقامات که ظاهر آن متشابه باشد، و عبارتی باشد، آن کلمات را غریب یابند. چون وجهش شناسند و در رسوم ظاهر و میزان آن نبینند، به انکار و طعن از قائل مفتون شوند.»^(۲)

بایزید بسطامی، از جمله کسانی است که شطحیات زیادی از وی نقل شده است. از جمله اینکه: «بایزید را گفتند که جمله خلاق در تحت لوای محمد خواهند بود. گفت: بالله که لوای من از لوای محمد عظیم‌تر

۱. تاج العروس، ط مصر، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. شرح شطحیات، ص ۵۷.

است.»^(۳) یاوه گویی بایزید به اینجا ختم نشده و در ادامه کار را به جایی می‌رساند که شأن خویش را تا مرتبه خدایی بالا می‌برد.

روز بهان بقلی در شرح شطحیات از او نقل می‌کند که:

«ابو موسی گوید که «ابویزید از مؤذن الله اکبر بشنید، گفت: من بزرگوارترم.»^(۴)

یکی پیش بایزید برخواند که «اَنْ بطش ربک لشدید»، گفت: بطش من از بطش او سخت تر است.»^(۵)

حکایت «سبحانی ما اعظم شأنی» گفتن بایزید را همراه با کرامتی از وی در شعر زیر ببینید:

با مریدان آن فقیر محتشم

با یزید آمد که نک یزدان منم

گفت مستانه عیان آن ذوفنون

لااله الاانا ها فاعبدون

چون گذشت آن حال و گفتندش صباح

تو چنین گفتی و این نبود صلاح

گفت این بار ار کنم این مشغله

کاردها در من زنید آن دم هله

حق منزّه از تن و من با تنم

چون چنین گویم نباید کشتنم

۳. تذکرة الاولیاء، ج ۱ ص ۱۵۷.

۴. شرح شطحیات، ص ۱۱۰.

۵. همان، ص ۱۳۹.

چون وصیت کرد آن آزاد مرد

هر مریدی کاردی آماده کرد

مست گشت او باز از آن سغراق زفت

آن وصیت‌هاش از خاطر برفت

عقل آمد نقل او آواره شد

صبح آمد شمع او بیچاره شد

تا آن جا که می‌گوید:

چون همای بیخودی پرواز کرد

آن سخن را بایزید آغاز کرد

عقل را سیل تحیر در ربود

زان قوی‌تر گفت کاوّل گفته بود

نیست اندر جبهام الا خدا

چند جویی در زمین و در سما

آن مریدان جمله دیوانه شدند

کاردها در جسم پاکش می‌زدند

هر یکی چون ملحدان گرد کوه

کارد می‌زد پیر خود را بی‌ستوه

هر که اندر شیخ تیغی می‌خلید

باژگونه او تن خود می‌درید

یک اثر نی بر تن آن ذو فنون

وان مریدان خسته در غرقاب خون

هر که او سوی گلویش زخم برد

حلق خود ببریده دید و زار مرد

وآن که او را زخم اندر سینه زد

سینه‌اش بشکافت شد مرده ابد

وآن که آگه بود از آن صاحب قران

دل ندادش که زند زخم گران^(۶)

از حسین بن منصور حلاج نیز چنین نقل شده است که:

به دوستی چنین نوشته بود که «من الرحمن الرحیم الی فلان بن فلان»، گفتند این خط تو نیست، گفت خط من است، گفتند بدین سخن دعوی ربوبیت می‌کنی.^(۷)

منکری حسین بن منصور را معارضه کرد، گفت دعوی نبوت می‌کنی، گفت اُف بر شما باد که از قدر من بسی واکم می‌کنی.^(۸)

در بعضی کتب منصور دیدند که گفته بود: «من مهلک عاد و ثمودم.»^(۹)

مشایخ منحرف صوفیه به توجیه این شطحیات مبادرت ورزیده‌اند. روزبهان بقلی (متوفای ۶۰۶ق) بزرگ‌ترین کتاب را در توجیه شطحیات نوشته است و این جریان تا به امروز ادامه دارد و علمای شیعه با آن مخالفت نموده‌اند.

وقتی شطحیات وارد تصوف شد، بحران شدیدی به وجود آورد و کشته داد. حسین بن منصور حلاج، اولین مقتول این جریان است و عین القضاة همدانی دومین کشته معروف آن می‌باشد.

۶. مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ص ۲۴۹.

۷. شرح شطحیات، ص ۳۲۴.

۸. همان، ص ۳۲۸.

۹. همان، ص ۳۳۰.

حضرت امام خمینی^{علیه السلام} ضمن مخالفت جدی با شطحیات، آن را نشانه خودخواهی و وسوسه شیطان و تکبر می‌داند. ایشان می‌نویسد:

«ای مدعی معرفت و جذبه و سلوک و محبّت و فنا، تو اگر به راستی اهل الله و از اصحاب قلوب و اهل سابقه حسنایی هنیئاً لک؛ ولی این قدر شطحیات و تلوینات و دعوی‌های گزاف که از حب نفس و وسوسه شیطان کشف می‌کند، مخالفت با محبّت و جذبه است؛ «ان اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری».

تو اگر از اولیای حق و محبین و مجذوبینی، خداوند می‌داند؛ به مردم این قدر اظهار مقام و

مرتبت مکن و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و

خانه خدا را غصب مکن! بدان که این بندگان خدا عزیزند و قلوب آن‌ها پر قیمت است، باید صرف محبّت خدا شود. این قدر با خانه خدا بازی مکن و

به ناموس او دست درازی نکن؛ «فانّ للبیّت ربّاً». پس اگر در دعوی خود صادق نیستی، در زمره دورویان و اهل نفاق.»^(۱۰)

و در جایی دیگر می‌نویسند: «همه شطحیات، از نقص سالک و سلوک و خودی و خودخواهی است.»^(۱۱)

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب اثنی عشریه فی الرد

۱۰. چهل حدیث، حدیث ۹.

۱۱. مصباح الهدایه، ص ۲۰۷.